

۱- یازدهم محرم ۶۱ ه.ق:

- حرکت اسرا به سوی کوفه:

پس از واقعه تلخ عاشورا، عمر سعد طبق دستوری که از جانب یزید به او ابلاغ شده بود، سر مبارک امام حسین (علیه السلام) را عصر عاشورا به کوفه فرستاد و سرهای مطهر شهدا و آنچه غارت کرده بودند را یازدهم محرم همراه کاروان اسرا راهی کوفه کردند.

۲- دوازدهم محرم ۶۱ ه.ق:

- ورود کاروان اسرا به کوفه:

بود که کاروان به دیوارهای شهر کوفه رسید، دستور دادند کاروان اسرا شب را بیرون از شهر کوفه و در بیابان سر کنند تا فردا کاروان را در حالی وارد شهر کنند که همه اهل کوفه بیدار باشند و ناجوانمردی خویش را ببینند.

۳- سخنرانی حضرت زینب و ام کلثوم و

فاطمه (علیها السلام) در کوفه:

هنگامی که کاروان اهل بیت در کوچه و بازار کوفه گردانده می شدند و مردم گریه و شیون سر می دادند، حضرت زینب با اشاره‌ای خدائی کوفیان همه ساکت شدند: «... گریه‌تان مدام و شادیتان اندک باد، مردانتان ما را می کشند و زانتان بر ما می گریند...»

حضرت زینب در سخنرانی قاطعش مردم کوفه را به کنیزان چاپلوس و دشمنان سخن چین تشبیه می کند و حکایت آنها را حکایت زنی می داند که پس از تابیدن رشته‌های خود، آنها را باز می کند. زینب کبری (علیها السلام) مردم کوفه را به خاطر پیمان شکنی با پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به خشم و غضب خدا بشارت داد.

۴- پانزدهم محرم ۶۱ ه.ق:

- حرکت کاروان اسرا از کوفه به شام:

امام محمدباقر (علیه السلام) فرمود:

از پدرم، علی بن الحسین (علیه السلام)، پرسیدم او را چگونه از کوفه به شام بردند.

فرمود «مرا بر شستری عربان و بی‌جهاز سوار کردند و سر مقدس پدرم حسین (علیه السلام) را بر نیزه‌ای زده بودند. زنان کاروان را پشت سر من سوار مرکب‌ها کردند و سربازانی نیزه به دست، ما را احاطه کردند. هرگاه یکی از ما می گریست، آنها با نیزه به سر او می کوبیدند.

تاربعین

سمانه تمیزی

۹- حرکت از کربلا به

مدینه:

بنا به نظر امام سجاد (علیه السلام) کاروان بیش از سه روز در کربلا نماند که اگر می ماند، به فرمایش امام سجاد (علیه السلام) تمام اهل بیت از شدت گریه برای شهدای کربلا جانیشان را از دست می دادند.

۸- بیستم صفر ۶۱ یا ۶۲ ه.ق:

- ورود کاروان اسیران به کربلا

وقتی کاروان اسیران کربلا از شام به سوی مدینه راه افتاد، عده‌ای از زنان به نگهبانان کاروان گفتند ما را از راه کربلا ببرید، چرا که می‌خواهیم قبرهای مطهر عزیزان خود را زیارت کنیم. نگهبانان نیز که از یزید دستور داشتند خواسته‌ی اسرا را برآورده کنند، پذیرفتند و کاروان دوباره پا به کربلا گذاشتند. اهل کاروان منقلب شدند و چه نوحه‌ها که نخواندند و چه ناله‌های جانسوز که سر ندادند؛ اما زینب با چه روی نزد برادر بیاید که دخترش را شام جا گذاشتند. اگر حسین از قد خمیده زینب بپرسد چه؟ اگر چه خود می‌داند...

۵- اول صفر ۶۱ ه.ق:

- ورود کاروان اسیران به شام:

کاروان اهل بیت (علیهم‌السلام) پس از ۱۸ روز به شام رسید.

۶- سخنرانی حضرت زینب (علیها السلام) در کاخ یزید

حضرت زینب (علیها السلام) در کاخ یزید سخنرانی شجاعانه‌ای کردند که در بخشی از آن چنین می‌فرمایند: «ای یزید! آیا گمان می‌کنی با اسیر کردن ما بر منزلت خود افزودی و از منزلت ما کاستی؟! نه چنین نیست.

کمی به خود بیا و تند نرو. آیا فراموش کرده‌ای این سخن خدا را که می‌گوید: «کافران گمان نکنند که مهلت دادن ما برای آنها خوب است بلکه ما به آنها مهلت می‌دهیم که بیش‌تر آلوده شوند و آنان عذاب دردناکی دارند». ای برده‌زاده‌ای که جدم رسول خدا پدرش را آزاد ساخت! آیا این از عدالت است که بانوان تو در خانه‌ها باشند و بانوان خاندان پیامبر در بازارها گردانده شوند؟! ای یزید! هر چه در توان داری به کار بگیر و هر تلاشی را بکن و لکن بدان که تو نمی‌توانی یاد ما را محو کنی و نمی‌توانی وحی را بمیرانی...

۷- سخنرانی امام سجاد (علیه السلام) در مسجد جامع شام

شام به دست یزیدبن‌ابی‌سفیان (برادر معاویه) فتح شده بود و پس از مرگ یزیدبن‌ابی‌سفیان، برادرش معاویه حاکم شام شد و پس از معاویه پسرش یزیدبن معاویه و اینها هر سه مخالف خاندان علی (علیه السلام) بودند.

امام سجاد (علیه السلام) در بخشی از سخنانشان فرمودند: «حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) از ماست، حضرت علی (علیه السلام) از ماست، جعفر طیار از ماست، حمزه از ماست و حسن و حسین از ماست. ای مردم! من فرزند مکه و منا هستم، فرزند زمزم و صفا هستم. منم فرزند فاطمه زهرا، فرزند خدیجه کبری و فرزند لب تشنه صحرای کربلا...».

با سخنرانی حضرت شوری در شام افتاد، یزید ترسید. دستور اذان داد تا سخنرانی او قطع شود و امام سجاد (علیه السلام) از جمله‌های اذان هم برای معرفی خود استفاده کرد. (منتهی‌الامال، ج ۱، ص ۸۰۱).

همان روز ورود کاروان به شام، به امر یزید سخنرانی بر فراز منبر رفت و از علی و فرزندانش بدگفت تا هر چه خیانت داشت نشان دهد. پس از او زین‌العابدین اجازه سخنرانی خواست و پذیرفت و مردم اصرار کردند. «... مگر جوان رنجور مصیبت‌زده‌ای چه می‌تواند بگوید.» با اصرار اهل مسجد یزید چاره‌ای جز موافقت با سخنرانی امام سجاد (علیه السلام) ندید.

امام (علیه السلام) در این سخنرانی، خود را معرفی کرد. این اولین باری بود که مردم شام با این حرف‌ها آشنا می‌شدند.

نفس‌ها حبس شده بود. همه از خود می‌پرسیدند: مگر او مسلمان است مکه و منا، کعبه و صفا و پیامبر و جعفر اینها چه نسبتی با او دارند؟ مردم شام دین‌شان را از معاویه آموخته بودند،

منابع: زنان عاشورایی، زهرا یزدان‌پناه قره‌تپه، نشر هلال.